

متن پیاده سازی شده جلسه سی و دوم سال دوم درس خارج اصول فقه 5 آذرماه 1401

صفحات 129 و 130 : [کلیک کنید](#)

بسم الله الرحمن الرحيم

حول کلام الامیر _ علیه السلام _ فی بیان معنی الحروف

همانطور که مستحضر هستید از بحث معنای حروف یا المعانی الحرفیه فارغ شدیم. همینجا در این کلمه دقت کنید که یک دفعه به نحو اضافه می گوئیم معانی حروف و یک دفعه می گوئیم معانی حرفیه.

معانی حرفیه شامل هیئت هم می شود مانند هیئت مضارع، ماضی، امر، چون آن ها هم همین وضعیت را دارند، کما اینکه در ادبیات آمده است که بعضی از اسامی شباهت معنوی به حروف دارند و به همین خاطر هم مبنی شدند (چون حرف مبنی است)، مثلاً «الذی، هذا» مبنی محسوب می شوند.

لذا بحث ما در معانی حروف یا معنای حرفیه تمام شد و می خواهیم وارد مرحله ی جدیدی بشویم و آن کلام امیرالمؤمنین (ع) در این ارتباط است که شیعه و سنی آن را نقل کردند و حتی بعضی از علماء در مورد این حدیث کتاب نوشتند. مرحوم سید علی بهبهانی در این مورد کتابی به نام «الاشتقاق» دارند.

عبارت متن (صفحه 128): «إنّ للامیر علی کل شیء (عبارت بدون وقفه خوانده شود)؛ یعنی امیر بر همه چیز، امیر بیان، امیر معرفت، امیر علم، امیر مؤمنان، امیرالمؤمنین. بعد از آن حدیث را نقل کردیم. منتهی چون از بحث قبلی خارج می شویم در اینجا چند اشکال شده که ابتدا آن را بیان می کنیم.

پرسش

سؤال اول: تفاوت آنچه در مثل «کتبت مستعیناً بالقلم» استفاده می شود با آنچه از «کتبت بالقلم» استفاده می شود چیست؟
جواب: آنچه که در «کتب بالقلم» استفاده می شود بالالتزام است، ولی وقتی «مستعیناً» به جمله اضافه می شود دیگر از آن بالمطابقه استفاده می شود. لذا در مثل «کتبت مستعیناً بالقلم» ممکن است «باء» را الصاق بگیریم و استعانت را از خود «مستعیناً» به دست بیاوریم.

البته در اینجا هم باید توجه کرد وقتی مستقیماً صفت خود کاتب را بیان کردیم بالالتزام معنای ربطی از آن هم استفاده می شود، ولی وقتی بگوئیم «کتبت بالقلم» یکی مطابقی خواهد بود و دیگری هم التزامی می شود.

سؤال دوم: اگر کسی با چند عدد چوب کبریت شکل هندسی بسازد، مثلاً مثلث یا مربع بسازد، آیا می توان این ها را معنای حرفی فرض کرد؟ (به اینکه چوب کبریت دالّ بر معنا هستند.)

جواب: بحث ما در دلالت وضعیه لفظیه است و الا اگر بخواهیم بحث چوب کبریت را پیش بکشیم این ها دیگر دلالات اشارات و علائم است. در منطق دلالت را تقسیم به لفظیه، طبیعی، عقلیه، لفظیه وضعیه می کنند، یعنی متفاوت است. یا اینکه در اصطلاحاتی که دارند وضعیه را به لفظیه تقسیم می کنند، که این ها بیشتر بحث منطق است و از آنجا باید پیگیری کرد. و عجیب هم این است که منطق در بحث دلالات بسیار ناقص است، ولی علیّیّ حال بحث ما در مورد چوب کبریت و امثال آن نیست.

سؤال سوم: حروفی که دلالت بر انشائیات می کنند ظاهراً دلالت بر معنای مستقل می کنند، مثلاً «ای کاش، آیا، اگر» حروفی

هستند که به خودی خود معنای مستقلی دارند و برای تصور معنایشان نیاز به چیزی ندارند.

جواب: در اینجا منظور از استقلال و عدم استقلال در وجود خارجی است و در وجود خارجی دیگر فرقی بین «اگر» و «من» نیست و هر مطلبی در مورد «من» حرفیه بیان شد در مورد «اگر، ای کاش» هم وارد می شود. لذا اجمالاً بیان می-کنیم که بین «اگر، ای کاش» و معانی حرفی تفاوتی نمی کند، و خود «اگر» باید معنای شرط بدهد و نه کلی معنای شرط بدون اینکه در مورد خاصی استعمال شود، مثل «من» که بخواهد معنای «ابتداء کلی» بدهد، یا «علی» برای «استعلاء»، اما این معنای «علی» نیست بلکه معنای آن استعلائی است که در نسبت بین دو چیز پیدا می شود. لذا قهراً هیچ فرقی بین «اگر، ای کاش» و استفهام نیست.

سؤال چهارم: در مباحث گذشته فرمودید چون برخی حروف مابازاء خارجی ندارند دارای معنا نیستند، مثلاً در «ذهب بزید» «باء» معنا ندارد و علامت است و لذا به مذهب مرحوم رضی نزدیک شدیم. حال در اینجا چه اشکالی دارد بگوییم «باء» معنای «بردم» را بدهد، با عنایت به اینکه «بردن» در مثال «ذهب عمرو بزید» نه مفاد «ذهب» است و نه «زید» و نه «عمر»، اما با پدیدار شدن «باء» در این ترکیب ویژه، نسبت «بردن» بیان می شود لذا ایرادی ندارد که «باء» نشانگر این نسبت باشد که زید بر شانه های عمرو است و او را با خود می برد. علی آئی حال بگوییم «باء» در امثال «ذهبت بزید» معنا دارد و آن «بردن» باشد. **جواب:** این در دست ما نیست بلکه بستگی به اعتبار معتبر دارد. آیا عرب در «ذهبت بزید»، «بردن» را به اعتبار «باء» استفاده می کند یا به اعتبار «ذهبت»؟ در اینجا با این بیان شما «باء» را معنادار کردید ولی برای «ذهبت» معنایی قائل نشدید. اگر بگویید «ذهبت» همان معنای «رفتم» را دارد، می گوییم اینجا به این معنا نیست بلکه به معنای «بردم» است.

مضاف بر اینکه ادبا لغت را از عرب به دست آوردند و عرب هم وقتی می گوید «ذهبت بزید»، معنا را از «ذهبت» و با کمک «باء» به دست می آورد، لذا اگر بگویید «ذهبت زیداً» این غلط است، چون این معنای لازم است و بودن «زید» بی-ربط است، اما وقتی بخواهد معنای «بردم» بدهد، به آن علامت «باء» را می دهد. (ادبای نحوی مانند کسائی در بیرون شهر می نشستند و عرب بیابانی چادرنشینی می آمد سخنان او را یادداشت می کردند، چون قائل بودند زبان این ها هنوز دست خوش تغییر قرار نگرفته است. لذا عربی های تا قبل از توسعه شهرنشینی معتبر است. ما در مغنی الادیب شاهد عربی از کلام معصوم(ع) تا حدود سال 132 هجری ذکر کردیم و از سال 132 هجری به بعد دیگر نیاوردیم تا دچار قاطی شدن عربی خالص با غیر خالص نشویم.)

سؤال پنجم: مشترک لفظی با حروف چه فرقی می کند، یکی حرف شده و دیگری اسم است، در صورتی که هر دو معنای غیر مستقل دارند، یعنی برای روشن شدن معنایشان نیاز به غیر داریم.

جواب: بنا بر اینکه کلمه «عین» مشترک لفظی باشد، برای آن از 1 معنا تا 100 معنا ذکر شده است، معنای آن مثل طلا، ترازو، زانو، نقره. بنابراین معنای این کلمه در خارج مابازاء دارد و نیاز استقلال و غیر استقلال به غیر در تعیین نیست بلکه در معنا دادن و تحقق معنا است، لذا از نظر مابازاء خارجی معنای «عین» با معنای «من، الی» تفاوت بسیار دارد.

سؤال ششم: در مباحثی که گذشت با سه تا اصطلاح برخورد کردیم: وجود رابطی، وجود ربطی، وجود رابط. این ها با هم چه تفاوتی می کنند؟

جواب: این موارد اصطلاحاتی است که در فلسفه و منطق به کار برده می شود. وجود رابط یا ربطی را در کنار هم به کار می برند، مثلاً می خواهند بگویند عطف تفسیری است. این همان معنای حرفی است. لذا وجود رابط یا ربطی را مقابل وجود اسمی می آورند که فی نفسه است. همانند کاری که ما انجام دادیم به اینکه گفتیم معنای ربطی دارند و مستقل نیست. پس وجود ربطی یعنی وجود حرفی، مقابل عرض و جوهر.

اما وجود رابطی (با یاء نسبت) اگر مثلاً اسفار را محور قرار بدهیم، رابطی گاهی همین معنای حرفی است و گاهی به عرض هم وجود رابطی می گویند، چون در تحقق محتاج به معروض است، مثلاً سفیدی کاغذ وابسته به کاغذ است. لذا به آن وجود رابطی می گویند و این یاء نسبت را می آورند که بگویند مثل حرف است ولی عین حرف نیست. علی الحساب وجود رابط و ربطی یکی هستند و همان معنای حرفی است. ولی وجود رابطی هم به معنای حرفی اطلاق می شود و هم به عرض که وجود معمولی است.

بیان مسأله

موضوع از اینجا شروع می شود که ابی الاسود از یاران حضرت امیر (ع) می گوید به خدمت حضرت رسیدم و ایشان را متفکر و ناراحت دیدم. به حضرت عرض کردم در چه ارتباطی فکر می کنید؟ حضرت فرمودند در شهر شما (به نظر کوفه) (زبان عربی را) غلط می بینم.

البته در این حدیث نیامده که غلط این ها چه چیزی بوده است اما ظاهراً این بوده که حضرت از جائی عبور می کردند و متوجه شدند کسی قرآن تلاوت می کند و می گوید «أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولِهِ». اینجا اگر «رسوله» عطف بر «مشرکین» باشد یعنی خداوند متعال_ العیاذ بالله از رسول و مشرکین بری است؛ در حالی که این «رسوله» عطف بر «الله» است. حال اگر این غلط منظور بیان کردن چنین مواردی بوده است، دیگر با این اشتباهات قرآنی باقی نمی ماند و دیگر نمی شد به قرآن تمسک کرد، لذا باید خدمات حضرت امیر (ع) را در چنین مواردی فهمید.

بعد ابی الاسود به حضرت فرمودند: یا علی، این از دست شما بر می آید. «ان صنعت هذا احیبتنا و بقیت فینا هذه اللغة». بعد از سه روز خدمت حضرت رسیدم و ایشان نوشته ای را به من دادند: «بسم الله الرحمن الرحيم الكلام ثلاثة اشياء: اسم و فعل و حرف جاء لمعنی».

ما الان می گوییم کلام بر سه قسم است: اسم، فعل و حرف. یعنی یک تقسیمی که اقسام از هم جدا باشند و این تقسیم جامع و مانع هم باشد، این کار هر کسی نیست که بتواند برای اولین بار این همه کلمات عرب را در سه ساختار قرار دهد (نه دو یا چهارتا)، و الان که به آن فکر می کنیم می بینیم این سه ساختار حاضر است.

در اینجا این «جاء لمعنی» می خواهد وصف «حرف» باشد یا وصف هر سه مورد باشد، منتهی قطعاً به مورد آخری بر می گردد چرا که قبلاً خواندید اگر قیدی آمد که صلاحیت دارد به آخری و به همه برگردد در آن اختلاف است اما کسی نمی گوید به آخری بر نمی گردد. حالا چون در روایت به نحو مفرد بیان شده، شاید به آخری برگردانیم بهتر باشد، یعنی اسم و فعل و حرفی که حرف معنادار باشد.

بعد حضرت بیشتر توضیح دادند و فرمودند «و الاسم ما أنبا عن المسمى»، اسم همیشه دلالت بر یک شیء می کند، حالا این شیء می خواهد علم باشد یا اسم جنس، مثل ماء، شجر، زید، عمرو که دال بر مسمی است. فعل دال بر حدث است.

در بعضی از نسخ از حضرت آمده است: «و الحرف ما أنبا عن معنی لیس باسم و لا فعل». اگر دقت کنید تفاوت این تعبیر دوم با اولی این است که قبلی جنبه اثباتی دارد ولی دومی جنبه سلبی دارد و نمی گوید حرف چه کاری انجام می دهد بلکه می گوید حرف اسم و فعل نیست.

بعد حضرت فرمودند «تبعه و زد فيه ما وقع لك»، این بیان را بگیر و سایر قواعد را خودت به آن اضافه کن. البته بعد حضرت قاعده دیگری را در محل دیگر فرمودند که «الفاعل مرفوع و المفعول منصوب و مضاف إليه مجرور».

«و اعلم یا ابا الاسود ان الاشياء ثلاثة ظاهراً و مضمراً». یک چیزی خیلی ظاهر است مانند زید، یک چیزی هم ضمیر است، اما بعضی چیزهاست که نه ضمیر است و نه ظاهر، شاید همان معنای نسبت باشد، مثل مقدرات، منویات، کما اینکه قبلاً بیان کردیم یک مقدر و یک منوی داریم.

بعد حضرت فرمودند: «و انما تتفاضل العلماء فی معرفة ما لیس بظاهر و لا مضمراً». آنجا مهم است و الا ظاهر و مضمراً معلوم است و ممکن است یک کودک هم آن را تشخیص دهد، اما در مثل مقدرها و منوی ها است که معلوم می شود فرد چقدر فضل علمی دارد.

در اینجا تمام حدیث مد نظر ما نیست بلکه سه تا تعبیر مد نظر ما قرار دارد: «جاء لمعنی» ما اوجد معنی فی غیره_ ما أنبا عن معنی لیس باسم و لا فعل». در اینجا عبارات مختلف است و الا هر سه یک چیز را می خواهند بیان کنند. حال این سؤال مطرح می شود که اگر یک چیز را می خواهند بیان کنند چرا حضرت سه تا تعبیر می آوردند؟

اگر بگویید این سه تعبیر سه چیز را می رساند، این ممکن نیست، یعنی حضرت می خواهند سه تا تعریف مختلف برای حرف بیان کنند!

(تذکر: در اینجا مطالبی را که قبلاً خواندیم باید یادآوری کنیم که ببینیم آیا آن مطالب با کلام حضرت سازگاری دارد؟)

در ادامه مطلب دوتا فرض را بیان کنیم:

فرض اول. در اینجا بگوییم «جاء لمعنی» با «ما أنبا عن معنی لیس باسم و لا فعل» سازگار هستند و نهایت اینکه تفنن در عبارت است.

فرض دوم. در اینجا مشکل عبارت «ما اوجد معنی فی غیره» است که اولاً معنای آن چیست و ثانیاً آیا با تعبیر اول و آخری سازگاری دارد؟

عبارت «و الحرف ما اوجد معنی فی غیره» ابتدا باید تجزیه و ترکیب شود و بعد معنا شود و مانند «قام زید» نیست که تجزیه و ترکیبش راحت باشد.

در اینجا اولاً «فی غیره» به عنوان جار و مجرور در متعلق آن چند احتمال وارد است:

1. متعلق به «أوجد» است. 2. متعلق به یک عامل مقدر است که آن عامل مقدر صفت معنا می شود، یعنی «أوجد معنی» که این صفت دارد «فی غیره» است.

در عبارت «فی غیره» اینکه ضمیر به چه چیزی برگردد، احتمال دارد به «ما» برگردد یعنی «الحرف ما» حرف چیزی است که در غیر خودش یافت می شود. یا اینکه احتمال دارد به «معنی» برگردد، یعنی معنا در غیر خودش است، به اینکه معنا ربطی و لا فی نفسه است.

بعد بحث است که مصداق «فی غیره» آیا لفظ است یا هیئت کلامی یا معنا؟

خلاصه اینکه آیا حضرت در اینجا می خواهند بفرمایند معنای حرف «فی غیره» است، یعنی غیر مستقل است. یا اینکه معنای حرف در خودش نیست بلکه در لفظی غیر خودش است کما اینکه مرحوم رضی به آن قائل شدند و فرمودند حرف معنا ندارد و معنا در غیر است، مثل قرینه در مجاز.

الحمد لله رب العالمین